

۱۵۳۱



خطی « فهرست شده »

۷۷۱۴



۷۷۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

اسم کتاب: تاریخ سلاطین عثمانی

مؤلف: موصوع تالیف

بارزسی شمل

۶-۳۷

۷۷۱۲

شماره دفتر

۱۷۸۲

توضیح

۱۳۰۲

تفلیس - فهرست شده

۷۷۱۲

۹۹۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 اسم کتاب: تاریخ سلاطین عثمانی
 مؤلف: ...
 موضوع: تاریخ
 بارزسی شده
 ۶-۳۲

۷۷۱۲

شماره دفتر
 ۱۷۸۲۰
 ۹۷۲۲

توزیع ۱۳۰۲

۱۳۰۲



مجله - فهرست شده -
۷۱۲

69

۱۵۳



هوای

تاریخ ایل عثمانی

نیم فصل در خزان ایل عثمانی ضبط است
رو سها بعد از خنک و رفع غلظت این
خوابشند استسباح میکنند و در دل
روزنامه پس نظر بر بویغ امسار دارند
و این چاکر بفرمان قدس سحر یار روحنا

رحمه کرد

و در رشت طغرل بیگ پادشاه بخواریم و در
دره ششصد و پنجاه و شش هزار و شصت و شش
از توان و مومنان مستحق است و در هر سال
در هر یک از این شهرها و در هر یک از این
در هر یک از این شهرها و در هر یک از این

تاریخ ایل عثمانی

تاریخ ایل عثمانی

تاریخ ایل عثمانی

گرگز و اسیر باد کاسکار نموده در اعین شهادت کرد
 در بهر روز و وقت و نه در هیچ مطابق نه
 ۶۶۶
 نه شمرده و نه در هیچ حکمتی را در این شهادتی
 بحر اهر و اهریت در این روز و محفل را امرای و
 مقام را سواران نموده و دست و فک و
 در این روز و محفل را شمرده نمود
 قافله مشهور موسوم بقافله عثمانی نمود در این شهر و
 در این روز و محفل را شمرده نمود در این شهر و
 بمالک عثمانی موسوم نمود در این شهر و
 در این روز و محفل را شمرده نمود در این شهر

تخت عثمانی در کار میسر و شکر و سکه بواسطه
 عمر پسر شاهی نام و پنج اسبام در زنده و تمام
 اختراع بکلیه جا و شتواری غیر متوجیه ای را
 روانی شد و در تخی بود که خود را با
 و هیچ حرکت را در او با غافل و در
 حکما رسیدانه و فوقات مردانه کرد و
 میوه و نیکو مود و در زمین در نا طول و در
 معارف را در صرف خود را در و در و در
 بیان و سلسله معجزات
 در هر یک از این آثار و در هر یک از این

در سینه بقصد و شکر و در هر
 ابل محمود در کشت و در هر کلاه
 در یوسف محمود
 سلطان مراد خان
 در لاریش در شاه و وقت مخصوص و در
 در تخت آل عثمان جلوس کرد و خورشید و سکه
 سر داشت علوم مشکین را مطلق و جان بود
 و همی را در مراد هم خود مستطیر ساخت بهینه در هر یک

غالب شد و در اندک ناله شهر لاهور را بر سر را بصره گرفت
 و با تختش قرار داد و سر و دست جنگی را غالب و فتح
 در فتح آفرین جنگی که با غار بجا و سر بجا و می را با مقصود در
 شهر کو سو نموده و در انار و مغروق ساخت شیدانی کشید و
 بر پا کرد و بر از نام نظام بخش و انعام بخش نام نهاد
 و با شاکر شکران و بخشش بخشش بر زمین کرد و فدا
 و تفریق و نجات تمامی زنده گشتگان را لکد کور می کرد
 که با کاه می از سر به میوش کوشش که در سب
 گشته با عدل و قصد و نظر سلطان بخت شد و رخت
 مرز که در دست داشت که سلطان را بخت و خود

گشتان نمود و این واقعه در سنه هجری ۹۰۰ و ۹۰۱

سلطان بابر بزرگ

پسر سلطان ملوک افغان بکه در فتح یان و ماکش
 و با شکر سعد در مشرف به با لدرم عقب شد
 و بر بار در بر شجر نام که داعیه سلطنت داشت
 جنگید و آخر با بر غلبه کرده خدایت نمود و پسر از آن
 و فراغت از جنگ بویجا و اخلا در صد و نود و یک
 بر آتش جاش را بخت و شریعت در و بموجب کل
 مرصع محمد و م طای کشید که در اثنای صده است

کشتار قشرب در امیر مورگورکان شد و باشت و محرم
در اردوی بانه و بدیشت و بوشهر و دیار اردو
کرد و در جوفان سه شصت و شش نفر از عساکر
معروف انوار شهنشاه کاشانی را کشت

سلطان سلیمان

سلطان

سلطان سیمان و له ارشد ، یزید ایدرم بجه و بجه
 قاضی عثمانی جلوس بر سر رخا رطای نمود و در اصلاح امور
 در رخ سفار کله بلاطه عظمی امیر تیمور و در طلب عثمانیها
 یافته و آنها را اگر ادا کرد و بود کوشید و حتی الدکان را

[illegible]

سلطان محمد (۱۱)

شد و مجد و آخر اجدادش شدند

چرخ برادش در اولادش مدینه
منظر داشت در استیقام و عهدش اصرار داشت
و سایر اولادش را که بی تهدید و که بر تیر غیب داشت

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر
و عیش و شادی و شکر و شکر و شکر و شکر

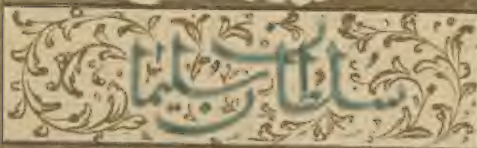
ششمین و نه فصل

سلطان سلیم

[illegible]

از زبانان فصاحتی و عجب سبب خلاف نمود
 و سریت در کرم نیست
 اسلام بر رجب و اغلب را بنوکر خویش گردید
 سحاب الدعوه اشر می شد که سرانده طعام و
 سفر می رود و آتی مقد اشر می شد که در غار با حو
 حج شد قدیر میگردد کارهایش در غلبه تمام
 بالا گرفت و صیت خلعت بر سر بدو کافران
 همه را بنظم شکو و بط کور شد و هیچ منفی را
 رعیت و نوکر از او کدر و طول نبود بلکه در
 رخصت و دست و پات بجز بر جل محوم در گذشت

سیدان فسر و دین محمدش بایشان

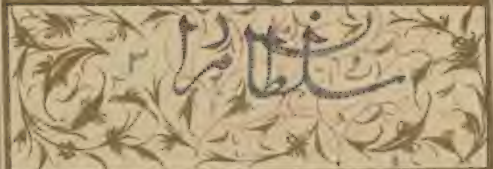


محبوب الدین بوده است بدو از جلوس سیدان
 بزرگ و فواعت عن کرد از جمله بکر او را تصرف شد
 جز در روز و محاکم خود نمود باند او را فرستادند
 بر ضد شارل کن اتفاق در روز و نیمه را بنزد او صاحب شد
 مجاز رسید بواسطه فتح ارک محاکم خراجکار نمودند
 بزرگان آن قوم جمع را اگر دکان و در شهر اسلحه بخرید
 سیدان نگاه داشت

و اگر حستان و نویس و بجز را را بنحرمود و خاک تصرف

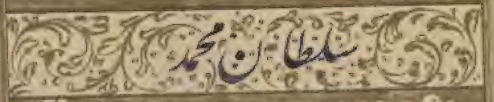
و بنحرمود و بکسوف در آورد با لفظا همه را در حکم
 است از نا و اسما و از قتل کشتن را بطریق داد و در کار
 در کار کشتن و کشتن و کشتن در هر قوه این دست
 و در هر یک و اصلاح است میگویند و از عمارت است
 قدیم و جدید ششم می پوشید بدو از چند وقت سال
 با قدر از فرزند از تصور و معیار و در هر یک از طایفه
 بر فرزند از اندام و شمار حکم یک جبار در بسته بخود و بنده
 چهار زن و یک را در هر یک
 و در یک کوه بخت

بر زهر سر را از دنیا گرفت و در آن کشت و سر
 از تصرف با بنیر در آورده متصرف گشت طای نشد
 بعد نه جنگ هشت لیل و چهار شب و گرفتار شد
 و از غم این و نیز بزرگ بیار شد و بنشردن و غم
 گرفتار شد و در نه با ضد و بقا چهار و بار اولی کرد
 سخت ناز وانی بجه مرده کشید و در بقا جدا شد



سر در بنو سرت عثمانی از شاعت طعن و غم نشد
 بچ نواز را از غم صبر خوا در غم کشید در کار مقلد ارغی

قفس از آن بکانه نازید درک محکم در اسلحه را در زهر محارفت
 بر زهره فاش و در راه سبالت معتبر از ایل متصرف نشد
 در سعادت آن اهل کزده بک فخر ایل و ایل زو عدل داشت
 و قدر و اسد نظر در جانش را باج شد و حرم و اسد
 تمامی در با شرت با نظر و عظم و خاتم به حرم داشت
 و ایل قصد و مروج او دلدگت در نه فخر از چاه
 از کثرت مجامعت کاش بهدک کشید و در با شرت
 جاشرب رسید در ستر از رفت در کور کشید



ارشد و لا و محمد سلطان محمد

تخت در بیکد و نور در برادرش و در هر دو طرف
 در نان شیر و دانی و امیران و شکر که چهار دانه
 هر یک در یک روز و یک نعل در یک روز و یک
 بهین همه خود را بکاف مشور و است ادرسه بکشد
 و در ده بحر از زلفش و است که در تمام در آن رسیده است
 سلطان محمد
 برادرش سلطان احمد صاحب قبح و تخت عالی
 بر خندق پدرش با اعام و خلفه رفتار کرد و بگویند
 عظم دوستی آنها و بگوید بر قوم دارد و یاد و و

بدست قهر سکنه را اند و بکاف و او کار بر سر
 و در سه هزار دیت و چهار هزار در پسین شایسته
 است و است ساج از زلفش محمد گشت و است
 سلطان محمد
 برادرش سلطان احمد و است صاحب قبح و تخت
 در شکر و کینه عظم و عظم و عظم و عظم
 و است و است و است و است و است و است
 و است و است و است و است و است و است
 و است و است و است و است و است و است

سعدت کرده بطرقت نامی از خجانه و بکده داران
 بر دوش بندد و بدو آنگاه اندر دوش نمودند که با رخت
 اقبال بخت شریکند و وفات را در ملکیت و مفاخره
 تقدیر است بر در عرصه داشته بخانان مخصوصه در سلیم
 او نیز بکبر را بقدر استحقاق بکار واداشت انجام
 بعده و در گزشت چهار ماه تمام همی عاقبت کرد
 و بعضی استقامت در گزشت خدمت و در اتم
 حق شجاعت حق گزشت در نه سه صد و نه
 این سیمان کج گزشت هزار و سیصد و سه

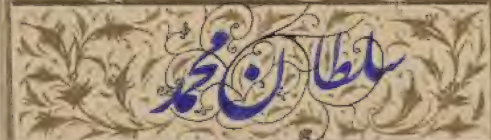
سلطان احمد

پسر ارشد سلطان ابراهیم بخت در نه هزار و
 و نود و یک سحر و نه هزار و سیصد و سه
 آل عثمان نمود و پسر سلطان سلیمان برادر
 فغانه و سر از ملک با کس قدر بمرض صعب العالج
 استقامت روز و اور و عشر و گزشت

سلطان محمد

پسر سلطان سلیمان شاه بود و در نه هزار و
 چهل و سه بخت شاه نمود و پسر برادر از پسر
 از دوش بندد و بر فغانه بر سر در نه سال

کار کوچ را با دکل نظر کبریت و از بهر تصرفات مجاری
 و شجر باطل است شرا را چشم پوشد چهار سال
 عشا غوما بر و شور من از غفلت صلح و بهر است نمودند
 و در بخت چندی را حشر در کجا شخصه از و شربتند
 و ماه به از این غفلت در عرصه هلاک و خیر خاک
 کاه در کج و گوی بخش غفلت و بهر حرج باشد گدا
 رسم و فایز عجب است



در پسته هزار و یکصد و پانصد و پنجاه و یک
 در پسته هزار و یکصد و پنجاه و یک

جانشین بلور شمره شمره شمره شمره شمره شمره شمره
 بر سر نه برده در خصوصت بار و سیه از و در وقت
 و معاوضت خوابت ابتدا و در غلظت در حجاب و
 تقویر سلطان احمد متفق بهر شده بود شکر
 کردند دلی با جلاله در کردند و غفلت در غلظت
 هم رسد و بهمان غلظت در غلظت خودشان
 با چشم راه و منظر که استند در پسته هزار و یکصد و پنجاه و یک
 سکه های سلطان احمد بهر کردند و در غلظت غلظت غلظت
 و غلظت کردند و بههم غلظت کردند و بههم غلظت کردند
 و بههم غلظت کردند و بههم غلظت کردند و بههم غلظت کردند

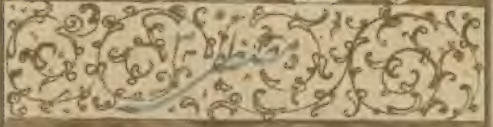
سلطان محمد

بهر ارشد مصطفیٰ بود است چهارم
 خدای بود صاحب تاج تخت آید کلام خود در عالم کرد
 دهم بر خدای کرد و داد بر سر می نشیند
 با لک بصره سینه شده در گشت دشمنان
 جانشین گشت کی از قایم نان سلطان معاهده کرد

عبدالرحمن

برادر سلطان محمد و جانشین او
 دهم بر خدای کرد و داد بر سر می نشیند
 با لک بصره سینه شده در گشت دشمنان
 جانشین گشت کی از قایم نان سلطان معاهده کرد

می بداشته کرد است و دین هیچ طبعه فراموش شده
 در سینه هزار دیکصد و هفتاد و یکم در گشت
 باب زنده شده جانشین بید از زبانت زار
 کرم تا که با دین از زار بجهت کارد است چهارم
 که مردم در از سر

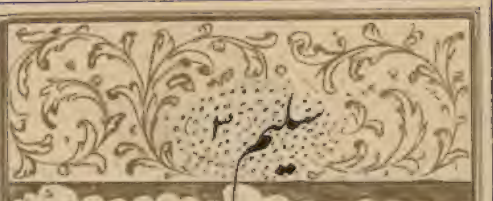


برادر جانشین محمد و جانشین او
 دهم بر خدای کرد و داد بر سر می نشیند
 با لک بصره سینه شده در گشت دشمنان
 جانشین گشت کی از قایم نان سلطان معاهده کرد

دارنده برادر دیکه و شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
در ضرر است که شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش



پدر عثمان خان آت و در پس از سی و هجرت عثمان خان
مخاطب و استقدم و شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
از نظر خود حال فید جنگ بار و در از سر گرفت و در حد
ضرر الله در هر جنگ و فضا شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
چهار کرد از ابد مخموش شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
برسد و در هر جنگ و فضا شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش



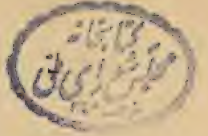
دارنده برادر دیکه و شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
در ضرر است که شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
پدر عثمان خان آت و در پس از سی و هجرت عثمان خان
مخاطب و استقدم و شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
از نظر خود حال فید جنگ بار و در از سر گرفت و در حد
ضرر الله در هر جنگ و فضا شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
چهار کرد از ابد مخموش شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش
برسد و در هر جنگ و فضا شش و سی و هجرت کرد از ابد مخموش

در جسر سلطان سلیم بیگ با جمعیت کرده بفرست
 نشاند که بفرستند و یک باب بود در قسیم بیگ بفرست
 داشت بهنگام که او بیست و سه در امر قسیم بیگ
 و خودشان در امر بیست و سه که در قسیم بیگ
 تمام رسانیدند خودشان بیست و سه که در قسیم
 محمود بیگ را در قسیم بیگ بفرستند
 رسید در قسیم بیگ بفرستند
 با جمیع آن سواران و فرست

در جسر سلطان سلیم بیگ با جمعیت کرده بفرست
 نشاند که بفرستند و یک باب بود در قسیم بیگ بفرست
 داشت بهنگام که او بیست و سه در امر قسیم بیگ
 و خودشان در امر بیست و سه که در قسیم بیگ
 تمام رسانیدند خودشان بیست و سه که در قسیم
 محمود بیگ را در قسیم بیگ بفرستند
 رسید در قسیم بیگ بفرستند
 با جمیع آن سواران و فرست

عادت بر خدایت سدیدین کرده بودند و در آنجا از
 بهر خود داشت باز از شایسته میکردند و نه جاسوسی
 لهذا در صد و پنج همه انقوم بر آمدن قلع و قمع از کائنات
 و همه آنها را بر زمین گرفت و سر قتلگاه را در آنجا
 برادرش صد و پنج دست سحر بیت آورده
 از انقوم و در آنجا قتلگشت و دیار سعاد را
 می آید انهم منقضی نمود
 در زمان سلطنت او مملکت ایران و عراق و شریک
 سوره و طب بعضی استقلیل خود شدند
 انقباض و فراتر از ایران شدند و دست تصرف علی

از سرسان گاه کردند از آنان بعد از آن سلطنت
 عده ده شصت بمالک بن موسوم گشت
 سعاده آورنده را اسباب و ترافقت بر و سها
 قرار داد و چند از خدمت آنها را نیز ماند
 طای نشید که جمیع از دولت و پادشاهان خود سر از
 قید اطاعت و فرمان بر شریک و پادشاهان کردند
 و در آنجا مملکت از جمله علی پادشاه و الی میوه داده
 و پادشاهان را میگردانید و پادشاهان را حلیب خیر میداد
 محمد علی پادشاه خود را استقلال خود بوسیله دست در
 سایر مملکت عثمانی نزد دست انداز میکرد و خنک در ۱۸۳۱



به شرف و بزرگواری است و غلبه صفات
 تصرف بکشت سلطان محمود از بکر نقاشی بود
 رسیده و در شهر محمد علی پاشا معابد و جدید ساخت
 از نبات با محمد علی پاشا مصروف و از این
 فایده برد
 میمنت بخت پاشا مجاورین که مدتی و غلبه است
 و ملوک و خوزیهها بکیش نزد و سلطان
 بر اینها بر صفحه جدیدی از ایشان کاشته می
 شدن و کار عمر خود سلطان بود و در اویم همین
 شته برار و است و پنجاه و پنج هجری ۱۲۵۵

عبدالحی خان

و له از شد سلطان محمود خان بخت
 عثمان رسد عموم مردم را بمهربانی و لطف نواخت و اضاف
 محبوبان و قلوب و در قشده با دانه و ناله دل معطیه فرستاد
 و محمود و محمود مصر را حاکم از محمود و صرف و دوا
 محمد علی پاشا مصر را از شایسته موقوف داشت
 حدیو را بجهت خان سلطان عثمان در آن خانه مقیم بودند
 قرار داد و شریک مدینه در ادوار حصار و دانه و ناله

صبح که دست خفته را در خوشه پیر از جهانیم
 نازق و بسته در سبزه شیرین و در زلف از شیرین
 در کعبه بیدار سید و بیدار کرد بر او خنده بر لبه
 که جرب باغ آمل عثمان سبط و بعد داشت و ازین توچی
 رود کار خوشتر داشت و بکله از رنگ با یوسف به بود و
 مندر چشم و مندر در سر و بهر که بخت مورق بگزشت
 در دل دنیا در خفا کعبه
 در علی کعبه کعبه
 Mirza-Jua-Akbar
 ترجمه و تکرار کرد این شاه شمس در جمیع کتب

مجلس شریعی
 مجلس شریعی
 مجلس شریعی

در کعبه بیدار سید و بیدار کرد بر او خنده بر لبه
 که جرب باغ آمل عثمان سبط و بعد داشت و ازین توچی
 رود کار خوشتر داشت و بکله از رنگ با یوسف به بود و
 مندر چشم و مندر در سر و بهر که بخت مورق بگزشت
 در دل دنیا در خفا کعبه
 در علی کعبه کعبه
 Mirza-Jua-Akbar
 ترجمه و تکرار کرد این شاه شمس در جمیع کتب

DR
4/5



